



حقوق بشر و تاثیر آن بر حاکمیت دولت‌ها؛ با تاکید بر پسا وستفالی

سیدمحمد رضا موسوی، عباسعلی طالبی^۲

۳۹

دوره ۱۴، شماره ۴، پیاپی ۳۹
زمستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴-۰۹-۱۵

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴-۱۲-۱۱

صص: ۱-۱۶

شابا چاپی: ۵۶۴۵-۲۳۲۲

رتبه علمی

ب

پژوهشی صنعت گواهی در:
JOURNALS.MSRT.IR

چکیده

مقاله پیش رو با استفاده از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و چارچوب نظری وابستگی متقابل حقوق بشر با حاکمیت دولت ها را مدنظر قرار داده و این پرسش را مطرح ساخته که فرآیند جهانشمولی حقوق بشر چه تاثیر بر حاکمیت دولت ها در عصر پسا وستفالی داشته است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شده که حاکمیت دولت ها در عصر پساوستفالی تحت تاثیر فرآیند جهان شمولی حقوق بشر و سازوکارها اجرایی و مکانیسم نظارتی ضمن حفظ هویت شان، دامنه استقلال و اختیارات شان به نفع این پدیده نوظهور کاهش یافته و مجبور به پذیرش اقصائات آن و سپس همکاری با طیف متنوعی از کنشگران بین المللی شده اند. نتایج نشان می دهد اولاً دولتها با توجه به فرآیند همبستگی متقابل با پیوستن به معاهدات بین المللی بخشی از قدرت خود از دست داده اند. ثانیاً الزام دولت ها به تصویب و تطبیق قوانین داخلی با قوانین بین المللی، لغو مصونیت قضایی، مسئولیت بین المللی کیفری و شکل گیری رژیم های حقوق بشری حوزه اقتدار حقوقی و سیاسی دولت ها را در تنگنا قرار داده است. ثالثاً در دوره پسا وستفالی عصر دولت های مستقل با حاکمیت مستقل بوسیله خودشان رو به پایان است.

کلیدواژه‌ها:

حاکمیت دولت ها، تعدیل اصل عدم مداخله، لغو مصونیت قضایی، حقوق بشر اسلامی

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه صنعتی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران

(نویسنده مسئول) moosaviut@gmail.com

۲. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران



مقدمه و بیان مسأله

موضوع حقوق بشر از مهم‌ترین قضایای دنیای کنونی است که بر دولت‌ها و سازمان‌های وابسته به آن از نظر سیاسی، اجتماعی تاثیر فراوان گذاشته است. پذیرش معیارهای عملی و ضمانت‌های اجرایی در حال ظهور در حمایت از حقوق بشر شکل‌گیری صدها رژیم حقوقی و کنوانسیون‌ها و حتی نهاد‌های غیردولتی از سوی مجامع بین‌المللی حکایت از توجه ویژه به این امر دارد. طبق گزارش دبیرخانه سازمان ملل نزدیک به ۴۷۰۰ معاهده دوجانبه و چندجانبه و ۱۰۰ معاهده منطقه‌ای در این دبیرخانه به ثبت رسیده است. در سال ۲۰۱۱ از مجموع ۶۶ قطعنامه شورای امنیت ۵۸ قطعنامه به موضوع حقوق بشر اختصاص داشت. تعیین و اعزام ۷ گزاره‌شگر ویژه و ۳۳ گزاره‌شگر موضوعی و ۸ گزاره‌شگر کشوری از سوی شورای حقوق بشر و حمایت‌های منطقه‌ای از حقوق بشری، حکایت از شکل‌گیری روند نوظهوری دارد که متعاقب آن، حاکمیت دولت‌ها را دستخوش تغییر و در معرض آزمونی بزرگ و آینده‌ساز قرار داده است. دولت‌ها برای حفظ حاکمیت خود ناگزیر تن به اقتضانات آن داده و آنها را ملزم به اجرای حقوق بشر و انجام تعهدات و مسئولیت‌های بین‌المللی فراگیری کرده است. فرآیندها نوظهور محصول بشر‌گرایی نوین و قرائت انسانی از حقوق بین‌الملل می‌باشند. تا پایان جنگ جهانی دوم، موضوع حقوق بشر با قرائت حداقلی یک امر داخلی برای دولت‌ها به حساب می‌آمد، زیرا به شکلی قانونمند از سوی قوانین بین‌المللی سازمان یافته و مورد حمایت و اجماع جامعه جهانی قرار نگرفته بود و حاکمیت زمینه، محفوظ و بسته‌ای بود که در آن فعالیت دولت‌ها و اختیارات آن وابسته و محدود به قوانین و هنجارهای به حقوق بین‌الملل نبود. بعد از اتمام جنگ که مطالبات انسانی گسترده و توجه افکار عمومی به آزادی‌ها بیشتر از قبل شد، دولت‌ها نسبت به آنچه که در گذشته انجام می‌دادند در بسیاری از زمینه‌ها با معیارهای قانونی و عرفی بین‌المللی، مقید و محدود شدند و حاکمیت دیگر قدرت مطلقه (قرائت هابس) به شمار نمی‌رفت. دولت نمی‌توانست هر آن چه قانون بین‌المللی به صراحت منع کرده انجام دهد. اقدام دولت‌ها به معیارهای انسانی گسترده مشروط شد که به تفکر حاکمیت و مسئول اهمیت می‌دهد (Falk, 1998: 13). پیرو تحولات عمیق و گسترده‌ای که بویژه در چند دهه اخیر در روابط بین‌الملل با محوریت حقوق بشر بوقوع پیوسته، سوالات فراوانی را پیش روی متفکران این رشته و همچنین سیاستمداران قرار داده که حقوق بشر در عصر پسا وستفالی چه محدودیت‌هایی بر حاکمیت دولت‌ها تحمیل می‌کند؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شد که حاکمیت دولت‌ها در عصر پسا وستفالی تحت تاثیر فرآیند جهان‌شمولی حقوق بشر و سازوکارها اجرایی و مکانیسم نظارتی ضمن حفظ هویت شان، دامنه استقلال و اختیارات شان به نفع این پدیده نوظهور کاهش یافته و مجبور به پذیرش اقتضانات آن و سپس همکاری با طیف متنوعی از کنشگران بین‌المللی شده‌اند. پژوهش این تحقیق بر اساس ماهیت در زمره‌ی تحقیقات توصیفی-تحلیلی می‌باشد. همچنین این پژوهش با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای از کتب، مقالات و فصلنامه‌های تخصصی در رابطه با موضوع قابل پژوهش بهره می‌جوید.



۱- پیشینه تحقیق

موضوع حقوق بشر و تاثیر آن بر حاکمیت دولت ها به ویژه پس از پایان جنگ سرد به دلیل گستره و تنوع موضوعی از یک سو و در دستور کار قرار گرفتن آن در مجامع بین المللی از سوی دیگر با استقبال گسترده‌ای از سوی نویسندگان و پژوهشگران مواجه شده است. کتب و مقالات متعدد در این زمینه در منابع فارسی و انگلیسی یافت می شود اما این تحقیق بخاطر برر سی نسبت میان حقوق بشر و حاکمیت دولت ها و محدودیت هایی که حقوق بشر بر حاکمیت دولت ها تحمیل می کند به پژوهش هایی اشاره می کند که ارتباط نزدیک تری با موضوع داشته باشند. طالبی، جلالی (۱۳۹۷)، در مقاله‌ای با عنوان برر سی تعاملات عربستان با شورای حقوق بشر به برر سی مکانیسم ها و سازوکارهای شورای حقوق بشر پرداخته و نتایج نشان می دهد فشارهای وارده. طالبی و ابولحنسی شیرازی (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان سیاست حقوق بشر خارجی اتحادیه اروپا در قبال ایران و عربستان به این نتیجه رسیدند که حقوق بشر با سازوکارها و مکانیسم های اجرایی عربستان را مجبور به پذیرش هنجارهای حقوق بشری کرده است.

Donnelly (۲۰۰۴) در مقاله‌ای با عنوان حاکمیت دولت ها و حقوق بشر و رفاه انسانی ضمن پذیرش تغییر مفهوم حاکمیت به این نتیجه رسید که حق حاکمیت یک پوسته سخت با یک حصار نفوذ ناپذیر در مرزهای یک قلمرو نیست. حق حاکمیت تضمینی برای کارایی یک دولت بی قید و بند (مطلقه) نمی باشد، حق حاکمیت یک امر اجتماعی پیچیده است که مانند همه پدیده های اجتماعی هم با ثبات است و هم در طول زمان تدریجی تغییر می کند. حق حاکمیت در درون حقوق بشر فارغ از فرسوده شدن نهادینه شده است درک حاکم در مورد حق حاکمیت و حقوق بشر به شکل مهمی تغییر کرده است. حق حاکمیت با احترام به حقوق تا حدود زیادی فارغ از مناقشه خواهد بود

Falk (۲۰۰۰) در مقاله‌ای با عنوان حاکمیت و حقوق بشر تلاش برای سازگاری، این سوال را مطرح کرد که آیا هنوز امکان بهره مندی از اصولی همچون حق حاکمیت یا عدم مداخله در امور داخلی دولت ها وجود دارد؟ آیا مفهوم حقوق بشر خود به خود و ذاتاً در تعرض با اصل عدم مداخله قرار نمی گیرد؟ نویسنده با اشاره به روندهای موجود ضمن پاسخگویی به سوالات فوق به این نتیجه می رسد که امروزه اصل پاسخگو بودن حاکمیت در برابر نقض حقوق بشر و مسئولیت پذیری حاکمیت با برر سیمیت شناخته شدن هنجارهای حقوق بشر منجر به تقابل میان آن ها شده است

Jackson (۱۹۹۰) در کتاب تحول اندیشه حاکمیت ضمن برر شمردن او صاف حاکمیت، آن را به عنوان یک پدیده سیاسی و حقوقی زیربنای نظام بین الملل کنونی دانست. نویسنده ضمن رد این پیش فرض که دولت حاکمه دشمن حقوق بشرند و اینکه ساختاری از جامعه جهانی بالاتر از نظام دولت ها قرار بگیرد به طور عمیقی به قابلیت دولت های حاکمه و مسئولیت پذیری حکومت ها وابسته است. وی معتقد است که حقوق بشر از دو طریق یعنی جهان شمولی و سلب مصونیت قضایی مقامات حاکمیت را با تحدید روبرو کرده است. مخن آر شولت (۱۳۷۸)، در کتاب جهانی شدن سیاست و روابط بین الملل در عصر نوین با برر سی



جهانی شدن و مولفه های تاثیر گذار آن به اهمیت راهبردی و در اولویت قرار گرفتن آن در سیاست خارجی کشورها پرداخت. نویسنده ضمن واکاوی جهانی شدن مساله فرسایش حاکمیت را مطرح کرد. نظام و ستفالی تا حدود زیادی به مدد جهانی شدن به تاریخ پیوسته است. این درست است که دستگاه دولتی هنوز وجود دارد اما هنجارهای اصلی نظام و ستفالی یعنی حق حاکمیت دیگر نه قابل اجراست و نه در عصر جهانی شدن می توان آنرا احیا کرد. Hensley (۱۹۸۶) در مقاله ای با عنوان مساله تحول حاکمیت به این نتیجه رسیده ، که به موازات تحولات صورت پذیرفته در عرصه بین المللی مفهوم حاکمیت نیز شاهد تحولات ساختاری بوده است. ابراهیمی (۱۳۸۳)، در مقاله ای با عنوان تحدید حاکمیت ملی با مداخله گرایی سازمان ملل بعد از جنگ سرد مساله تغییر مفهومی حاکمیت را پس از جنگ سرد مطرح کرد وی حقوق بشر را از جمله مولفه های مهم در تهدید حاکمیت می داند. ذاکریان (۱۳۷۷)، در مقاله ای با عنوان جهان شمولی حقوق بشر در نظام بین المللی با استفاده از روش علی - نظری و با ایجاد زمینه های توصیفی و تاریخی به بررسی میزان جهان شمولی، مبانی حقوق بشر و سپس اقبال و توجه کشور به مبانی حقوق بشر از زمان پایان جنگ سرد پرداخت. نویسنده ارائه تفسیرهای متکثر از حقوق بشر از سوی کشورها را نشان دهنده علاقمندی کشورها نسبت به این موضوع و ریشه دار بودن مبانی آن می داند (ذاکریان، ۱۳۷۷: ۹۵).

۲- چارچوب نظری - وابستگی متقابل

به منظور بررسی و شناخت مناسب تر و با کیفیت تر پدیده ها و تحولات، استفاده از مبانی نظری مناسب که به تجزیه و تحلیل مسائل مطرح در این عرصه کمک کند، ضروری است. حوزه مطالعاتی حقوق بشر بر مجموعه ای از مفاهیم مبتنی است که تحولات نظری گوناگونی را تجربه کرده است. توجه به مکاتب روابط بین الملل، به ویژه نظریه همبستگی متقابل در مطالعه حقوق بشر، از آن رو مهم است، که این نظریه، رهیافتی انسان محور و به دگرگونی تدریجی جهان و ارتباطات متقابل میان کشورها دارد. رابرت کوهن و جوزف نای مهم ترین و اصلی ترین پدید آورندگان نظریه وابستگی متقابل می باشند که اندیشه آنان در پاره ای از کتب و تحلیل ها در گروه نظریه های کارکرد گرا و در برخی از مباحث در گروه نظریه های همگرایی دسته بندی می شوند. از اواخر دهه ۱۹۶۰ و در دهه ۱۹۷۰ در ویژگی های اصلی نظام بین المللی تغییراتی ایجاد شد که شاخصه آن عبارت از پیچیدگی و روابط متعدد و متداخل در کشاکش همکاری بود. در این زمان اتحادهای واقع در جنگ سرد بر اثر تنش زادی کم رنگ شده و مسائل جدیدی مخصوصا مسائل اقتصادی، سیاسی شده بودند. وابستگی متقابل را می توان به عنوان پیوند مستقیم و مثبت منافع دولتهای در مواردی تعریف کرد که تغییر در موقعیت یک دولت، جایگاه سایرین را در همان جهت تغییر می دهد. وابستگی به معنای وضعیتی است که نیروهای خارجی آن را تعیین می کنند یا تا حد زیادی تحت تاثیر قرار می دهند. وابستگی متقابل در ساده ترین مفهوم وابستگی دو جانبه است.

مفروضه های نظریه وابستگی متقابل:

۱. کانالهای متعددی جوامع را به یکدیگر می پیوندند. روابط میان دولت ها - روابط فراهکومتی - فراملی



۲. دستور کار روابط میان دولت ها ، یعنی مجموعه مسائل مربوط به سیاست خارجی از اقلام متعددی تشکیل می شود که در سلسله مراتب یا مداومی قرار نمی گیرند.
۳. بازیگران روابط بین الملل تنها دولتها نیستند؛ شرکتهای چند ملیتی و سازمانها و رژیمهای بین المللی بازیگران جدیدی هستند که در کنار دولتها نقش آفرینی می کنند.
۴. سلسله مراتب قدرت که مبتنی بر قدرت نظامی بود جای خود را به شبکه پیچیده ای از همکاریها می دهد که دیگر سلسله مراتبی نیست .
۵. مسائل اساسی جهان دیگر تنها مسائل نظامی ، امنیتی و استراتژیک نیست ، بلکه مسائل اقتصادی ، زیست محیطی ، اجتماعی ، فرهنگی و حقوق بشر اهمیت بیشتری یافته اند (کوهن و نای، ۱۹۷۷). کوهن و نای یکی از نخستین کسانی بودند که در آثارشان بر شکل گیری تحولات بنیادین در نظام بین الملل به واسطه تغییر در بازیگران و اهمیت بازیگران غیردولتی مانند شرکت های چند ملیتی، نقش گروههای حقوق بشر و روابط اقتصادی در تعاملات جهانی و تحول جهان تاکید دارند. این برداشت چالش جدی علیه یکی از مفروضه های اصلی رشته روابط بین الملل، یعنی بازیگری انحصاری دولت ها و کنترل آنها بر سیاست جهانی بود. استدلال اصلی طرفداران تئوری فراملی گرایی این بوده است که دولت ها کنترل خود را بر رویدادها، بیش و کم، از دست می دهند. درست است که دولت ها حاکمیت حقوقی خود را حفظ می کنند، اما خود مختاری (Autonomy) خود را از دست می دهند و بازیگران مختلف، در حوزه های موضوعی مختلف به اشکال متفاوت خوشه بندی می شوند و در ارتباط با یکدیگر و با دولت ها قرار می گیرند. آنه کلان با تاسسی از همبستگی متقابل نای معتقد است که با گسترش ارتباطات و همگرایی دولت ها نفوذ ناپذیری سرزمینی دولت ها را با چالش جدی روبرو ساخته و از اهمیت مرزها کاسته شده است و یکی از فرض های اساسی و مهم را که جامعه بین المللی بر آن بنا شده یعنی دولت سرزمینی و حاکمیت آن متحول شده و اکنون در حال بازتعریف می باشد (کلان، ۲۰۱۶: ۳۶).

۳- حقوق بشر

حقوق بشر به لحاظ نظری در سیر تکاملی خود دوره کاملاً مجزا را طی کرد. نظریه حقوق طبیعی: ریشه های حقوق طبیعی به در آثار فیلسوفان یونان باستان به ویژه رواقیون قابل جستجو است. تاکید و دغدغه اساسی نظریات سستی وجود قانون برتر و انطباق هنجارهای حقوقی با قواعد برتر است. در رویکرد سستی علی رغم تفسیرها و قرائت های متنوع در عینی بودن نه ذهنی بودن مربوط به طبیعت بشر بودن اتفاق نظر دارند . دغدغه اصلی آنه وجود قواعد فرا بشری که بر همه حاکمیت دارداما دغدغه اصلی گروه مدرن ارائه تفسیری از ماهیت حقوق است. این گروه با تاکید بر الزامات حقوقی نگاه کاربردی و اجرایی به ماهیت حقوق طبیعی دارند



نظریه دوم حقوق بشر متعارف: منظور از متعارف آن است که حقوق بشری که در چارچوب سازمان ملل شکل گرفته و دولت‌ها با پیوستن بدان ملزم به رعایت آن شده‌اند. حقوق بشر متعارف عکس حقوق بشر طبیعی تابع قرارداد و اراده انسانی با سازکارها و مکانیسم‌های اجرایی مشخص تعریف شد. از این رویکرد بر خلاف حقوق بشر طبیعی دیگر از پوسته سخت طبیعت و جوهر انسانی که از سوی فلاسفه اولیه بیان می‌شد سخنی به میان نمی‌آید. از عنصر اصیلی در شناخت قوانین یعنی طبیعت انسانی خبری نیست. دغدغه این دیدگاه اساساً کشف و تکیه بر تبار طبیعی حقوق نیست بلکه تاکید بر تجربه تاریخی از حقوق است. بنابر این در این سیر، تجربه به جای طبیعت، تاریخ به جای تکوین، اراده به جای اجبار، خلق به جای کشف، هست به جای باید، واقعیت به جای حقیقت، تکرر به جای تسلسل نشسته است (جاوید، ۱۳۹۱: ۷۱). نتیجه چنین رویکردی به مسأله حقوق انسان منجر به تاکید امنیت بیش از عدالت خواهد شده است. این دیدگاه قربت نزدیکی با قرارداد اجتماعی دارد. این نوع قرارداد مبنای ورود به وضع مدنی یا جامعه سیاسی می‌باشد. تخصیص امتیازات و حقوق بر اساس قوانین و قرارداد صورت می‌گیرد. آنچه اصل و مبنا قرار می‌گیرد حقوق است نه قانون. در حقوق بشر طبیعی معیارها و مصادیق معلوم و مشخص نشده بود. به زعم عده‌ای انتزاعی و غیر قابل پیاده شدن بود. حقوق بشرستی صرفاً نیت خیرخواهانه داشت و اصلت با قانون بود نه حقوق. وجود قانون برتر و انطباق هنجارهای حقوقی با قواعد برتر اخلاق چون اخلاق طبیعی یا عدالت طبیعی و نیز اخلاق ماورایی بود. مراد از طبیعت انسان جوهره وجودی است که به مثابه گوهری در اندرون تمامی صدف‌های انسانی پنهانی است. حقوق بشر طبیعی از ابزارها و سازوکارهای نظارتی و مکانیسم‌های اجرایی بی بهره بود. اما در حقوق بشر متعارف نهاد سازی آغاز شد تا ابهامات مفهومی را کاهش دهد و یا این نهادها اقدامات حقوق بشر را تکمیل و تجویز نمایند از این دیدگاه حقوق بشر مجموعه حقوقی است که انسان به صرف انسان بودن فارغ از رنگ، نژاد، مذهب، جنسیت، ملیت مکلف به دارا بودن آن است. این تعریف ساده عواقب و بازتاب اجتماعی و سیاسی مهمی برای مردم و حکومت‌ها بدنبال داشت. مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اسناد بین‌المللی این حقوق ویژگی‌هایی چون جهان شمولی، سلب ناشدنی، بهم پیوستگی، عدم تبعیض و درهم تنیدگی را دارا است. از این رو نمی‌توان به تمامی افراد در هر جایی که زیست می‌کند، از حقوق بشر محروم کرد این تضمین‌های اخلاقی در بستر تکاملی خود جنبه‌های حقوقی و الزام آور و تبدیل به قواعد آمره شده‌اند.

۴- حاکمیت دولت‌ها

حاکمیت یکی از مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین مفاهیم نظری در تاریخ، دکترین و عملکرد حقوق بین‌الملل بوده که تاکنون هیچ مفهومی در این حد ابهام برانگیز نبوده است. حاکمیت یکی از پرکاربردترین و مناقشه‌انگیزترین اصطلاح در سامانه حقوق و روابط بین‌الملل (Bull, 2002, 23) و پرلایه‌ترین (سجادپور، ۱۳۸۹: ۱۴) و کلیدی‌ترین مفهوم در جهان متغیر است که قرائت‌های مختلفی چه به لحاظ ایجابی و چه به لحاظ سلبی هم در معنا و هم در نحوه صورت‌بندی مسأله صورت گرفته است. حاکمیت برای اولین بار بوسیله ژان بدن در قرن شانزدهم مورد استفاده قرار گرفته است وی حاکمیت را قدرت مطلقه دائم و حکومت یک



اجتماعی انسانی تعریف کرد (وینست، ۱۳۸۳: ۸۸). مفهوم حاکمیت بعد از قرارداد صلح و ستفالی و تاکید آن بر صلاحیت قضایی و قدرت مطلق پادشاهان بر سرزمین خود و عدم دخالت در قلمرو دیگری متداول گردید. از این رویکرد حاکمیت عبارت از پذیرش یک اقتدار مرکزی حاکم در یک قلمرو جغرافیایی مشخص از سوی مردم و نیز شناسایی آن از سوی سایر دولت ها است دولت به عنوان عالی ترین مرجع اقتدار مدعی سلطه انحصاری در درون قلمرو خویش است. حاکمیت را می توان از دو منظر داخلی و خارجی تعریف کرد. از منظر داخلی به معنای دارا بودن اختیار بودن و قدرت انحصاری و وضع و اجرای قانون در سراسر قلمرو یک جامعه سیاسی است. از منظر خارجی حاکمیت عبارت است از بهره مندی و استقلال و رها بودن از هرگونه قید و بند دولت ها در عرصه خارجی.

۵- نظم و ستفالی و محیط بین الملل

مفهوم نظم و ستفالی ریشه در قرارداد صلح و ستفالی که پایان بخش منازعات سی ساله مذهبی در اروپا دارد. طی سال های ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ نزاع های خونینی بین کاتولیک ها و پروتستان ها در اروپا شکل گرفته که نظم موجود در اروپا را با چالش جدی مواجه کرده بود. طی مذاکرات طولانی در ۲۴ اکتبر ۱۶۴۸ نمایندگان دولت ها در مونستر و ازنا بروک در منطقه وستفالی آلمان قراردادهایی امضاء شد که مجموعاً قرارداد صلح وستفالی نام گرفت (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۷). این معاهده حاوی دو اصل اساسی و تاثیر گذار ابتدا در مغرب زمین و سپس در سیاست بین الملل بود. اصل اول تاکید میکرد که پادشاه در قلمرو مشخص خود قدرت و حاکمیت مطلق دارد و اصل دوم بیان می داشت که حق تعیینین امر که چه مذهبی باید در یک قلمرو حاکم باشد از آن پادشاه است؛ بنابراین دولت ها اجازه دخالت در امور مذهبی یکدیگر را ندارند (Griffiths et al, 2008:246). بدین ترتیب استقلای سیاسی و آزادی مذهبی دو دستاورد مهم قرارداد وستفالی بود از یک سو دوران آشفتگی های سیاسی پایان پذیرفت و پادشاهان از مداخلات مراجع گوناگون قدرت در داخل و خارج مرزها رهایی یافتند و یک حاکمیت یکپارچه، متمرکز، و فراگیر دارای حق انحصاری اتخاذ تصمیمات سیاسی در قلمرو جغرافیایی خود گردید و از سوی دیگر عنصر مذهب (مسیحیت) تا حد زیادی در صحنه معادلات بین المللی کنار گذاشته شد. صلح وستفالی نقطه عطفی در تاریخ اروپا و سنگ بنای دولت سرزمینی دارای حاکمیت را بنا نهاده است. بدین ترتیب نظم وستفالی محیط بین الملل بر محور مفهوم حاکمیت با کنشگری انحصاری دولت ملت ها- که در داخل قلمرو خود از اقتدار مطلق، دائمی و تجزیه ناپذیر نسبت به شهروندان برخوردار بودند و روابطشان با سایر دولت ها استقلال و آزادی عمل داشتند - پدید آمد. در چهارچوب این نظم مرزهای جغرافیایی تثبیت شده و معیار افتراق سیاسی جوامع از یکدیگر قرار گرفت.

۶- نظم پسا وستفالی

دوره پسا وستفالی به مدد رشد فزاینده جهانی شدن و ابستگی متقابل و اجتناب ناپذیر دولت ها فشرده گی سیاره زمین در دو بعد زمان و مکان سیمای حاکمیت دولت ها چنان تغییر یافته که امکان بازگشت به دوره قبل را محال کرده است. وابستگی متقابل



حصارهای فرضی داخلی و خارجی را بهم ریخته دولت‌ها دیگر نمی‌توانند به بهانه اینکه امری در حیطه صلاحیت داخلی آنها است از اظهار نظر پیرامون آنها جلوگیری کنند بلکه رویدادهای هرکشوری با سایر کشورها ارتباط می‌یابد و همگان از حق گفتگو و داوری برخوردار هستند. رسانه‌ها و فناوری‌های پیشرفته ارتباطی همچون رادیو، تلویزیون اینترنت، ماهواره، تلفن همراه و فضای مجازی شبکه گسترده‌ای پدید آوردند که امکان رصد فعالیت دولت‌ها از رصد سایر دولت‌ها و افکار عمومی پوشیده نمی‌ماند (خانی و سعیدی، ۱۳۹۱: ۱۱۴). سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا در عصر پسا وستفالی حاکمیت دولت‌ها تحت تاثیر فرآیند جهانی شدن دچار فرسایش گردیده و رو به زوال گذاشته است یا خیر، موضوع بحث بر انگیز و اختلاف‌زایی است که وفاقی بر سر آن در میان نظریه پردازان روابط بین‌المللی وجود ندارد. به نظر می‌رسد سه رویکرد متفاوت به این موضوع در بین نظریه پردازان روابط بین‌الملل وجود دارد.

رویکرد اول: واقع‌گرایان مدعی‌اند که جهانی شدن حقوق بشر تحولات اساسی در ویژگی اساسی سیاست جهانی دولت محوری ایجاد نموده و به رغم وابسته ساختن دولت‌ها به یکدیگر حاکمیت آنها را حفظ کرده است؛ بنابراین جهانی شدن قادر نیست از نظام بین‌الملل دولت محور فراتر برود و مبارزه بر سر قدرت همچنان تداوم خواهد یافت. از سوی دیگر لیبرالیست‌ها بر آنند که جهانی شدن تغییر اساسی در سیاست جهانی پدید آورده و دولت‌ها دیگر همچون گذشته کنشگران اصلی به شمار نمی‌آیند زیرا مجموعه‌ای از کنشگران نوظهور پایه صحنه نهاده‌اند همچنین به دلیل وقوع انقلاب ارتباطات و فناوری، دولت‌ها دیگر واحد‌های وابسته و مجزا نیستند بلکه در شبکه‌ای از اندرکنش‌ها به یکدیگر پیوند خورده‌اند (smith & Baylis, 2001: 1). بطور کلی رئالیست‌ها مدعی‌اند که تنها اصل حاکمیت دولت‌ها در نظام بین‌الملل رو به فرسایش نیست. بلکه شکل و نوع حاکمیت دگرگون شده و دولت‌ها بخشی از مسئولیت و کارکردهای خود در جهت کاهش هزینه‌ها احاله می‌کنند؛ در نتیجه این نهادها نه موجودیت‌هایی مستقل بلکه نمایندگان یا کارگزاران دولت‌ها محسوب شده سیاست‌گذاری موضوعات مهم و اساسی همچنان در اختیار دولت‌ها قرار دارد. **رویکرد دوم:** لیبرال‌ها مدعی‌اند که رشد با حقوق مالکانه از سوی شرکت‌ها، افراد و سازمان‌های مردم نهاد اصل حاکمیت دولت‌ها دچار فرسایش گردیده و در آینده محتمل اقتدار خود را از دست خواهد داد. از دیدگاه لیبرال‌ها علیرغم اینکه حاکمیت را اصل بنیادین برای ساختار دولت محور نظام می‌دانند، اما چون معتقدند که امروزه نظام بین‌الملل ساختاری چند محور دارد، حقوق مالکانه را به عنوان اصل بنیادین معرفی می‌کنند. به گمان لیبرال‌ها امروزه در سطح خرد و کلان شاهد نشانه‌هایی دال بر فرسایش حاکمیت هستیم. کوهن و نای (۱۹۸۷)، روزنا (۱۹۹۰)، استرانج (۱۹۹۶)، میتوز (۱۹۹۷) و اسلاتر (۲۰۰۴) مساله فرسایش حاکمیت را مطرح نمودند.

رویکرد سوم: تحول‌گرایان. طرفداران این رویکرد معتقدند که حاکمیت دولت‌ها در سایه جهانی شدن در عصر پسا وستفالی در حال تغییر است اما لزوماً در حال فرسایش نیست شواهد نشان می‌دهد حاکمیت به نحو فزاینده‌ای به عنوان اعمال مشترک

۱. change

۲. Erosion



قدرت و اقتدار عمومی میان مراجع عمومی، منطقه ای و جهانی فهم می شود. در این فضای نوظهور، مرزهای جغرافیایی به لحاظ سیاسی اهمیت دارند اما در سایه فرآیندهای جهانی شدن یک جغرافیای جدیدی از قدرت و سازمانهای سیاسی متشکل از (شبکه های بین دولتی یا مجموعه منطقه ای و جهانی) که فراسوی مرزها است در حال شکل گیری است. همچنین به دلیل افزایش وابستگی متقابل به تعبیر جوزف نای دولت های ملی ناگزیرند برای تامین نیازهای شهروندان خود و حل مشکلات جهانی به سازوکارهای همکاری و ائتلاف تن در دهند، از این رو ظرفیت خودمختاری و خود اداره گری آنها نسبت به گذشته کاهش یافته و تقسیم بندی داخلی و خارجی اعتبار خود را از دست داده است. نظم و استقراری در حال فروپاشیدن است و نظم پسا و استقراری که نوید بخش یک شکل متمایز از سیاست جهانی است ظهور و بروز می یابد.

مقایسه و استقراری با پساو استقراری

سرزمین محور	جهان محور
مرکز گرا	مرکز گریز
رویکرد ناسیونالیسم	جهان وطنی
دولت متمرکز و حجیم	دولت متکثر و ضعیف
دولت تنها بازیگر روابط بین الملل	دولت یکی از بازیگران روابط بین الملل
حفظ حاکمیت	فرسایش حاکمیت
مرز، هویت، ملیت مفاهیم اصلی هستند	حقوق بشر، مسائل زیست محیطی، تروریسم

۷- کانون تعارض و تحدید حاکمیت دولت

۷-۱- جهان شمولی حقوق بشر

یکی از کانونی ترین و منازعه انگیز ترین بحث ها در حقوق بشر، بحث جهانشمولی اعلامیه است. حقوق بشر از زمان انعکاس در منشور ملل متحد تا کنون با دامنه و کاربست جهانی هم جایگاه مهمی در بین کشورها بدست آورده که هر واحد بین المللی دست کم یک معاهده به تصویب رسانده است که دربرگیرنده تعهداتی در باره حمایت از حقوق بشر می باشد. و هم مناقشه فراوانی در بین کشورها ایجاد کرده است. بر همین اساس حقوق بشر به عنوان مجموع قوانین جزء گفتمان جامعه بین المللی شده است. حوزه حقوق بشر حاوی ارزش ها و اصول جهان شمول است (آخوندی، ۱۳۹۱: ۱۳). از این حیث می تواند مبنای فرهنگ سازی مد نظر قرار بگیرد که (جکسون) آن را هنجار سازی جهانی می داند و یا به چیزی که اشتاینر آن را بخشی از جهانی شدن می داند. اساس و پایه این حرکت در سال ۱۹۴۸ با تصویب اعلامیه جهانی به اوج خود رسید. بی شک یکی از منابع و سرچشمه های



حقوق بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر است (ذاکریان، ۱۳۷۷: ۹۷). در نخستین لحظات پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸، نطفه موضوعی بنام جهان شمولی حقوق بشر منعقد گردید که از آن زمان تاکنون منشاء مناقشات فراوان شده است. عده ای در مقابل بین الملل گرای حقوق بشر، دکترین حاکمیت را مطرح میکنند که به نظر می رسد مانع از اجرای استاندارد های دقیق حقوق بشر خارج از مرز حاکمیتی می شود. این دیدگاه اجرای قواعد حقوق بشر مطابق ماده و بند ۷ منشور دخالت در امور داخلی دولت ها تلقی می کنند. بدین ترتیب بر محور مفهوم حاکمیت و با کنشگری انحصاری دولت ملت ها که در داخل قلمرو خود از اقتداری مطلق و تجزیه ناپذیر نسبت به شهروندان برخوردار بودند و در روابط شان با سایر دولت ها استقلال و آزادی عمل داشتند (حسن خانی، سعیدی: ۱۳۹۱، ۱۱۳). دیدگاه دوم روند جهان شمولی حقوق بشر ساختارهایی همچون شبکه ها، نهاد ها و ساختارهای بین المللی با گذشت زمان چارچوب هایی پدید آوردند که بازیگرانی همچون دولت ها خود را ناگزیر از بازی در محدودیت آن قواعد و چارچوب ها می یابند (Landman: 2006, 48). لذا دولت ها برای همزیستی در جهان جهانی شده و بهرمندی مسالمت آمیز از امکانات موجود ناگزیرند اقتضائات جهان شمولی را پذیرفته و از بخشی از حاکمیت مطلق خود به نفع حاکمیت فراملی چشم پوشی کنند.

سازمان ملل متحد به عنوان مسئول حفظ صلح و امنیت بین المللی و در مقام مسئول اجرایی حقوق بشر برای توسعه و پیشبرد آن مراحل زیادی از جمله استقرار، پیشرفت، اجرا، گسترش، ضمانت اجرایی و جهانی کردن هنجارهای حقوق بشر را پشت سر گذرانده است (عباسی، ۱۳۹۴: ۱۷۵). جهان شمولی حقوق بشر طی دو کنفرانس تهران (۱۹۶۸) و کنفرانس وین (۱۹۹۳) مورد تصدیق و تأیید قرار گرفت. در کنفرانس وین اجماع قابل تاملی پیرامون جهانشمولی حقوق بشر و ضرورت به رسمیت شناختن آن توسط ۱۷۱ کشور شرکت کننده در کنفرانس مزبور حاصل شد. پطروس عالی دبیرکل سازمان ملل از یک زبان مشترک سخن گفت که بطور نسبی یک شکل شده است (توحیدی، ۱۳۸۶: ۹۰). در بیان دبیرکل سازمان ملل یک نکته اساسی نهفته است و آن این که در سطح مفهومی تفاوت ناچیزی میان نظرات کشورهای عضو در باره شناسایی حقوق بشر وجود دارد و اشتراک در همین سطح نیز مایه دلگرمی و شادمانی بشردوستان در راه دشوار پیش روست. دانلی در مقاله ای تحت عنوان ((جهان شمولی اعلامیه جهانی)) یک دیدگاه بین تمدنی را مطرح کرد در این دیدگاه سه سطح مفهومی، سطح تفسیر و سطح اجرا صورت بندی شده است. به نظر او در سطح مفهومی تفاوت اندک و قابل دفاعی در قرائت کشور ها وجود دارد. به نظر او در نشست وین وین یک گام جلوتر بر داشته شد همگی اعلان نمودند کلیه حقوق بشر ناشی از کرامت و ارزش ذاتی انسان است.

۲-۷- سازمان های غیر دولتی

اگردوران جنگ سرد شاهد بین المللی شدن حقوق بشر بودیم، دوران پس از جنگ سرد مسیر بین المللی شدن را هموار شد (cardenas, 2001). افزایش سازمان های حقوق بشر در جهان، این موضوع را دقیق تر نشان می دهد. سازمان های رسمی و دائمی طراحی شدند تا حقوق بشر را حفظ و ارتقا دهند. در سال های اولیه دهه ۱۹۹۰ یک توافق همه جانبه، مبنی بر اینکه حقوق



انسانی برای اینکه قابل تحمل و قابل اجرا باشد، نیاز به تجدیدنظر و تغییر شکل دارند، پدید آمدن بر اساس نیاز، سازمان های حقوق بشر غیردولتی به وجود آمدند تا برای سازماندهی و ایجاد دموکراسی و حفظ حقوق در یک شیوه جهانی جدید عمل کنند. حامیان جهانی هر یک به سهم خود فعالانه رشد این سازمانها را ارتقا دادند که گاهی به نتایج مثبت غیرقابل پیش بینی منتهی می شد (Refi ۲۰۰۰). انتشار و وسیع سازمان های حقوق بشر پس از جنگ سرد خصوصا از طرف حاکمیت دولت ها مورد اقبال واقع نشد. دولت ها شکل گیری چنین سازمان هایی را در چالش آشکار با حاکمیت خود تلقی می کردند.

در دوره پسا و ستفالی در سطح جهانی نظم نوینی شکل گرفته که سازمان های غیر دولتی فعال در زمینه حقوق بشر تبدیل را به بازیگران تاثیر گذار در عرصه حقوق و روابط بین الملل تبدیل کرده و نقش مهمی را به اشکال گوناگون در پیشبرد هنجاری و عملی حقوق بشر ایفا کردند تا حدودی که در قطعنامه تشکیل شورای حقوق بشر بر ارتباط گسترده و نظام مند شورا با سازمان های غیر دولتی تاکید گردیده است. امروزه شاهد تقویت و پررنگ شدن این نهاد در حیطه عملیاتی در نقش اطلاع یابی و اطلاع رسانی و سپس انجام توصیه ها هستیم. سازمان های غیر دولتی از طریق سیستم های نظارتی که مرهون پیشرفت تکنولوژی ارتباطات در دنیای امروز است اعمال دولت ها را در مورد پدیده هایی مانند حقوق بشر به دقت زیر نظر گرفته و از طریق گزارش های مستمر به مقامات ذی صلاح بین المللی و همچنین در اختیار گذاردن گزارش ها و اخبار عامل موثر در جلوگیری از نقض حقوق بنیادین انسانی محسوب می شوند. در این باره از دو سازمان غیردولتی به نام عفو بین الملل و دیده بان حقوق بشر، می توان یاد کرد که با انتشار گزارش و تهیه خبر و چاپ بولتن و آمار و همچنین همکاری با دیگر سازمان های فعالان می کوشند سیاست خارجی کشورها را بر ضد دولت هایی که ناقض حقوق بشرند بسیج کنند (smith, 2006, 46).

عفو بین الملل در سپتامبر ۲۰۰۰ در زمینه نقض های صورت گرفته علیه زنان در عربستان این کشور را به عضویت کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان فرا خواند. دولت آل سعود در راستای هنجارهای حقوق بشر به عضویت کنوانسیون درآمده و آن را تصویب کرد (Amnesty Report, 2000). عفو بین الملل در گزارش خود از اجلاس کمیسیون در سال ۲۰۱۰ خواستار اقدام هایی در جهت وادار نمودن عربستان به عمل به تعهدات حقوق بشری خود شد (گلشن پژوه، ۱۳۸۸: ۲۳۴). دیده بان حقوق بشر در سال ۲۰۱۴ خواستار اصلاح رفتار آل سعود در برخورد با فعالان حقوق بشر شد. در همین سال عفو بین الملل در گزارشی از وضعیت اسفبار زنان پرده برداشت و از اعضای شورای حقوق بشر تقاضای اعمال فشار بیشتر در جهت رفع تبعیض علیه زنان شد (Human Rights Watch world report 2014).

۳-۷- رژیم های جهانی حقوق بشری

رژیم جهانی حقوق بشر، امروزه به شیوه ها و مکانیزم های مختلف چشم انداز یک حکومت جهانی را ترسیم می کنند. مهم ترین مقدمه این حاکمیت از طریق تبدیل مفاهیم و هنجارهای حقوق بشر به قواعدی آمره فراهم گردید. این بستر سازی به پشتوانه سیاست حقوق بشر سازمان ملل متحد و کارگزاریهای تخصصی آن و بعد ها تحت لوای فرهنگ لیبرال دموکراسی ممکن گردید.



در واقع با پذیرش و تایید اعلامیه جهانی حقوق بشر از طرف تمامی کشورها و الحاق بیش از ۱۶۰ کشور به میثاق جهانی حقوق مدنی و سیاسی تا سال ۲۰۰۰ و تاکید ۱۷۱ دولت در کنفرانس حقوق بشر جهانی وین در سال ۱۹۹۳ می توان گفت که حقوق بشر یک مشروعیت بین المللی و جهانی پیدا کرده است و از این دیدگاه مشروعیت جهانی هر دولتی تابعی از میزان رعایت، حمایت و تحقق حقوق اساسی شهروندان خود می باشد. در این کنفرانس افق ها و راهکارهای همکاری در دو سطح نظری و عملی در دستور کار قرار داشت. حاکمیت جهانی حقوق بشر در مورد نقض فاحش و سیستماتیک حقوق بشر قادر به تحمیل هنجارها و قوانین بین المللی از طریق مداخله نظامی، تحریم های بین المللی، از بین بردن وجهه و پرستیژ دولت ها در میان افکار عمومی مردم جهان و نیز اعضای جامعه بین المللی می باشد. برای مثال در ادامه کنوانسیون ها و معاهدات دیگری در زمینه حقوق بشر از جمله کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، کنوانسیون منع شکنجه و دیگر مجازات بیرحمانه و رویه هایی چون گزارش دهی داوری و داوری های قضایی برای اجرای آن ها به وجود آمد. در قاره امریکا، اروپا و افریقا، نظام های خاص منطقه ای حقوق بشر ایجاد شد که تاکید اصلی آن ها حمایت از حقوق افراد و محدود کردن حاکمیت در برخورد با شهروندان می باشد. در حقیقت چنین حاکمیتی بدون اینکه نهاد ها و چارچوب های مرسوم حکومتی را داشته باشد و البته این آرمان در چارچوب حقوق بشر دارای اشتراکات بسیاری با دیگر فرهنگ ها و تمدن های بشری کنونی نیز می باشد (بنی هاشمی، ۱۳۸۳: ۱۴). اندیشمندان حوزه جهانی شدن معتقدند که این حاکمیت جهانی (حقوق بشر) غیر متمرکز، و غیر رسمی به صورت منظومه ای پراکنده قدرت بازیگران دولتی و سازمان های غیر دولتی بدون نهاد رسمی مانند پارلمان جهانی می باشد. سازمان هایی مانند شورای امنیت، صندوق بین المللی پول، مجمع عمومی، سازمان تجارت جهانی و اخیراً از طریق بکارگیری اتحادیه اروپا به سمت امنیت و تقویت جایگاه بین المللی فرد در حال جهت گیری است. همچنین هزاران سازمان غیر دولتی و نهاد های مدنی جهانی را بایستی به این فهرست اضافه کرد.

۴-۷- مسئولیت بین المللی کیفری

از جمله تحولات چشمگیر و بسیار مهم در حقوق بین المللی مفهوم مسئولیت کیفری است. مطرح شدن این مفهوم ضربه دیگری بر سامانه نظم سستی حقوق بین الملل در ارتباط با حاکمیت مطلق دولت ها- کشورها بود. هرچند ریشه های اولیه مسئولیت بین المللی کیفری در قواعد عرفی بین المللی ناظر بر دزدی دریایی و جرایم جنگی بود، ولی با تحولات صورت گرفته دامنه آن به موضوعاتی چون جنایات جنگی، جنایت علیه صلح، بشریت، ژنوساید، بردگی و تجارت مواد مخدر جنایت بین المللی گره خورد. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شاهد گذار در روابط بین الملل از توسعه هنجارها و اقدامات نوین با هدف حمایت از حقوق بشر با تاکید بر توسعه عدالت بین المللی هستیم. ایجاد دادگاه هایی از سوی شورا امنیت با عنوان دیوان کیفری بین المللی به عنوان بازوی قضایی حقوق بشر و بشردو ستانه برای بازخواست و محاکمه بین المللی نقض کنندگان حقوق بشر فرآیندی مثبت در جهت نهادینه کردن قواعد و هنجارهای روابط بین الملل بود. تا با این عمل نظام بین المللی مبتنی بر روابط متقابل



دولت‌ها به سمت نظام بین‌المللی نهادینه شده سوق داده شود. سیر تحول تاریخی مفهوم مسئولیت بین‌المللی کیفری نشان دهنده این واقعیت است که مرتکب جنایات بین‌الملل فقط فرد حقیقی است نه دولت‌ها و همین امر تحولی بزرگ در تعدیل مفهوم حاکمیت دولت‌ها محسوب می‌شود و بر همین اساس امروزه روسای کشورهای دولتها نمی‌توانند با استناد به اصل حاکمیت دولت‌ها و مصونیت دولتی و رئیس دولت بودن از زیر بار مسئولیت کیفری جنایات بین‌المللی شانه خالی کنند. مساله تسلیم میلو شوویچ رئیس‌جمهور سابق یوگسلاوی و پینوشه به دیوان بین‌المللی کیفری نمونه‌ای از این نوع تحول به شمار می‌آید. در ارتباط با جرایم سازمان یافته در جنگ داخلی روندا (۱۹۹۴) دیوان بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی و نظایر آن همگی نشان دهنده حرکت به سمت توجه به عدالت بین‌المللی و برتری حقوق بشر است. گسترش مفهوم عدالت بین‌المللی، بیان‌کننده کاهش جایگاه قانونی حاکمیت دولت، به عنوان یک مانع دادرسی خارجی و دخالت در امور دولت است (Chandler, 2002: 120). دیوان کیفری بین‌المللی حکم بازداشت بین‌المللی نتانیا هو نخست‌وزیر و گالانت وزیر دفاع سابق اسرائیل را به اتهام جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت صادر کرد (<https://www.ekhtabar.i>).

۵-۷- تعدیل اصل عدم مداخله

امروزه، مفهوم مداخله بسیار حساس پیچیده و به یکی از کانون‌های تعارض حقوق بشر با حاکمیت دولت تبدیل شده است. اصل عدم مداخله با اختلاف نظرهایی که در باره مفهوم محدود و نامحدود آن و یا سوء استفاده ابزاری از آن که از سوی قدرت‌های بزرگ صورت می‌گیرد- وجود دارد، هنوز یک اصل بنیادین حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. اگر مداخله را در معنای عبور فیزیکی از مرزهای یک کشور و یا در معنای قطع روابط دیپلماتیک یا اقتصادی کشورها علیه کشوری برای در انزوا قرار دادن او برای تغییر رفتار تعریف کنیم، شاهد تغییر محتوایی در اصل مداخله می‌شویم. مداخلات بین‌المللی پس از جنگ سرد اهمیت بیشتری یافته است. در واقع گسترش جامعه بین‌الملل از سال ۱۹۴۵، افزایش روابط بین‌جوامع و همگرایی‌های متقابل این اصل مورد اجماع را رو به تعدیل نهاد. رعایت و حمایت از حقوق بشر به قدری مهم و حیاتی بود که دولت‌ها مجبور شدند که برای خیر عمومی بخشی از اختیارات حاکمیتی خود صرف نظر کنند. برای رعایت حقوق انسانی و جلوگیری مداخله را با مجوز جامعه بین‌المللی صورت دهند. در واقع همانگونه که بول خاطر نشان می‌سازد مداخله گران همواره به دنبال کسب نوعی اجازه جمعی، یا حداقل تایید برای توجیه سیاست‌های خود بودند (تبریزی، ۱۳۷۶: ۶). اما نحوه تحولات حقوق بشر یک بازنگری اساسی در مداخله در معنای دوم دامن زده است. آنچه اصل عدم مداخله را تعدیل کرده است وابستگی‌های متقابل، تقدم امنیت انسانی، درگیر شدن چند جانبه دولت‌ها در زمینه حقوق بشر، محیط زیست بوده است. درحقیقت به تعبیر نای دولت‌ها توان بالایی در اجرای وظایفی که در قبال مردم خود دارند از دست داده اند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۶۲). کراسنر تاکید می‌کند کارایی دولت‌ها در اداره امور خودشان و آسیب پذیری آنها در برابر فشارهای بیرونی اصل عدم مداخله دست‌خوش تغییرات اساسی شده است. درحقیقت



تغییر قاعده رفتاری دولت‌ها در عرصه جهانی از تعارض و مخاصمه به همکاری‌های بین‌المللی راه را برای مداخله در امور دیگر کشورها باز کرده است.

مجموعه این تحولات باعث شده اصل عدم مداخله مانند سایر مفاهیم تن به تعریف جدید در راستای تحولات بدهد. در دهه‌های اخیر بخصوص بعد از پایان جنگ سرد به یک روند مسلط فکری و مفهومی در عرصه روابط بین‌الملل تبدیل شده است. در حقوق بین‌الملل سنتی اصل عدم مداخله در حوزه داخلی دولت‌ها از اصول بنیادین و مورد پذیرش سازمان ملل متحد است. عدم مداخله احترام به حاکمیت و برابری دولت‌ها به عنوان ارکان حقوقی نظم بین‌المللی بر سمیت شناخته شدند. این اصل تکلیفی حقوقی بر دولت‌ها برای برخورداری از دخالت در امور داخلی یکدیگر تحمیل می‌کند. اگرچه در هیچ سند حقوقی‌ای تعریف روشنی از مداخله نشده و حدود آن مشخص نشده است (شریفیان، ۱۳۸۰: ۸۰۴) ولی منظور از مداخله، نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی کشوری در امور داخلی کشور دیگر برای تحمیل اراده خود بر آن کشور است (احتشامی، ۱۳۸۸: ۲۹) این اصل در بند ۷ ماده ۲ منشور پیش‌بینی شده بود

با این وجود امروزه نقض قواعد اساسی حقوق بین‌الملل موضوع داخلی محسوب نمی‌شود و به تعبیر دکوئیار اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها نمی‌تواند مانعی باشد که در پشت آن دولت‌ها مبادرت به نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر نمایند (Kelly & forsyth, 1993: 38). تحولاتی که بعد از جنگ سرد اتفاق افتاد شورای امنیت نه فقط در واکنش به نقض فاحش حقوق بشر تمهیدات لازم را برای مداخله فراهم کرد بلکه حمایت از فرد و حقوق و آزادی‌های او را در دستور کار قرارداد. با تغییر ماهوی نظم و نظام بین‌الملل اصل عدم مداخله در معنای سنتی باز تعریف شد. این بار نه به نفع دولت‌ها بلکه به نفع جامعه بشری و در راستای پاسخگویی به مطالبات جدید شکل گرفت. سازمان ملل در هزاره جدید با تفسیرهای موسع از صلح و امنیت بین‌المللی بسیاری از مسائل و موضوعاتی که که سابقاً در حوزه حاکمیت ملی قرار داشتند را در شمول مداخله گرای خود قرار داده، لذا حاکمیت ملی را با تحدید مواجه کرده است (ابراهیمی، ۱۳۸۳: ۱۰۷).

از طرف دیگر حقوق بشر با کم‌رنگ کردن مرزهای ملی و نزدیک کردن ملت‌ها عملاً در تصمیمات داخلی و سیاست‌گذاری‌های دولت‌ها دخالت می‌کند. حقوق بشر قیود و حصرهایی را بر چگونگی برخورد و رفتار دولت‌ها با شهروندان و هم‌وطنانش قرار می‌دهد و حاکمیت را به اسام معیارهای بین‌المللی برای اداره‌ی دولت قانونی خود در مرض خطر (فرسایش) قرار می‌دهد. مکانیسم‌های نظارتی حقوق بشر در بسیاری از موارد از احکام صادره توسط دولت‌ها برای شهروندان از جمله اعدام‌ها، دستگیری ارباب جرایم، جریان آزاد اطلاعات، نافرمانی‌های مدنی اعتراض و قطعنامه‌هایی علیه آن کشور صادر میکنند و گاهی برای آن کشور گزارش‌گران ادواری برای اجرای حقوق بشر متعارف گمارد می‌شود.

ضمانت اجرایی، فشارهای سیاسی و پیگیری‌های نهاد‌های بین‌المللی دولت‌ها ملزم به رعایت موازین حقوق بشر و پایبندی به اصول و قواعد دموکراسی کرده است. رعایت چنین موازینی استقلال و امنیت کشور را در جهانی که (وابستگی متقابل) یکی از



ویژگی های آن است تضمین می نماید. بعد از جنگ سرد ابعاد جدیدی بر ابعاد قبلی دولت ها بنام ساختار قانونی افزوده شد. این ساختار از دو جهت بر اصل عدم مداخله ضربه جدی وارد کرده است. اولاً ادعای انحصاری در اختیار داشتن قوه قهریه و ابزار اعمال قهر دولتها را در درون مرزهای ملی شکسته است. و ثانیاً مشروعیت قانونی در پیوند با مشروعیت اخلاقی قرار گرفت. در غیر این صورت، با تهدیدات افکار عمومی و سازمان های غیر دولتی و نهاد های بین المللی روبرو خواهد شد. این فشارها چنانچه سایر شرایط مهیا با شد می تواند تا حد توسل به زور برای وادار ساختن یک دولت ناقص حقوق بشر به رعایت مقررات پیش رود.

سازمان ملل متحد با اولویت قراردادن حقوق بشر، ایجاد وابستگی متقابل، ایجاد ابزارها و مکانیسم های جدید نظارتی و حمایت از سازمانهای غیر دولتی عملاً مداخله را جنبه مشروع و قانونی بخشیده است. گفتگو و تعامل میان اشخاص از کشورهای مختلف تغییرات نگرشی را در افکار و برداشت های نخبگان و غیر نخبگان در پذیرش هنجارهای جدید را راه برای بهم پیوستگی مداخلات در مواقع ضرور باز کرده است.

یکی دیگر از مسائلی که با اصل عدم مداخله تزاخم و تراکم پیدا کرده مساله امنیت انسانی در درون مرزهای ملی است. مفهوم آن آنگونه که امروز مورد تاکید مجامع بین المللی قرار می گیرد، علاوه بر رهیافت انسان محور منتهی بر این اندیشه می شود که امنیت افراد در جهان، امری است که دغدغه مشترک و چه بسا مسوولیت مشترک همگان است (فرزانه، ۱۳۹۴: ۱۱۶). در حقوق بین الملل سنتی این بحث مطرح بود که دولت ها در مورد افرادی که در درون مرزهای ملی یا تحت صلاحیت آنها وجود دارند، مسوولیت دارند. امروزه این اندیشه با طرح امنیت مشترک به چالش کشیده شده است. این طرح با اتکاء بر دو اصل مسوولیت برای کمک و مسوولیت برای حمایت اولاً هر دو اصل در سیاق حقوق بشر قرار می گیرند و ثانیاً صلاحیت مسوولیت دولت ها را قطع نظر از آنکه فرد در محدوده صلاحیت آن باشد و یا نباشد گسترده کرده است. این اندیشه به تعبیر همیلتون حاکمیت دولت امتیازی مطلق و غیر قابل خدشه دانسته می شد، نقض شده و این امر مسوولیت دانسته شد. نتیجه این وضعیت سنگین شدن کفه ترازو به نفع کسانی بود که خواستار از بین رفتن اطلاق ممنوع بودن مداخله در امور داخلی دولت ها در بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد به نفع پشتیبانی از حقوق بشر بودند (Hamilton, 2006: 290).

۷-۸- الزام دولت ها به تصویب و تطبیق قوانین داخلی با قوانین بین المللی

الزام به تصویب قرار داد های بین المللی در خصوص حقوق بشر و معاهداتی که شامل ضرورت احترام به حقوق بشر است موجب می شود تا دولت ها قوانین داخلی خود را با متن و روح این قرارداد ها و معاهدات بین المللی تطبیق دهند. این عمل، بنابر اصل اولویت و برتری مراجع و سازمان بین المللی بر قوانین داخلی و ملی صورت می گیرد (الصدیقی، ۲۰۰۶: ۱۰۵). صراحت و برتری و اولویت مراجع بین المللی بر قوانین داخلی به و ضوع در ماده ۲۷ از توافق نامه وین در خصوص معاهدات مصوب سال ۱۹۶۹ ذکر شده و مورد تاکید قرار گرفته است. این ماده بیان می دارد ((طرف های معاهده نمی توانند به قانون داخلی برای توجیه



عدم اجرای قراردادی که بر آن توافق کرده اند، متمسک شوند)). علاوه بر می توان از مهم ترین اسناد بین المللی به اعلامیه جهانی حقوق بشر و یا میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حقوق سیاسی مدنی و حتی اسناد منطقه‌ای اشاره کرد. با مراجعه به اسناد منطقه‌ای حقوق بشر مانند منشور افریقایی حقوق بشر، منشور اسلامی حقوق بشر و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر می توان تطبیق قوانین داخلی با قوانین بین المللی را مشاهده کرد. در واقع جهانی شدن هنجارهای حقوق بشر باعث شده تا دور جدیدی در عرصه رفتار دولت ها شروع شود که در آن مرز سیاست مبتنی حقوق داخلی و سیاست مبتنی بر هنجارهای بین المللی کمرنگ گردیده و دولت ها و دیگر بازیگران صحنه بین المللی به این نتیجه برسند که منافع آنها با رعایت حقوق بشر و دیگر مولفه های آن بهتر از استفاده صرف از توانمندی های حقوق داخلی تامین می شود. بر این اساس در دهه اخیر ، شاهد آن هستیم که حقوق بشر در اهمیت و الویت از جایگاه درجه دوم به جایگاه و اهمیت درجه اول ارتقا یابد.

در سال های اخیر، حرکت های زیادی در برخی از کشورها بخصوص در آسیا و افریقا در تعدیل و اصلاح قوانین اساسی شان طبق هنجارهای بین المللی ، بوجود آمده است. تونس اصل تساوی حقوق زن و مرد را در اصول قانون اساسی خود گنجانده است. در افریقا، در کشور مغرب بند سوم، مقدمه ی قانون اساسی فعلی آن کشور تغییر یافته و در آن ذکر شده است که همه متون قانونی مورد بررسی و تجدید نظر قرار می گیرد و یا با اصول و قواعد حقوق بشر مطابقت می یابد (سعیدالصدیقی، ۲۰۰۶: ۱۰۶). از جمله نشانه های گسترده پذیرش اجابت دولت ها به الزامات و تعهدات حقوق بشر لغو مجازات اعدام است. برخی از این کشورها مانند ترکیه در نتیجه فشارهای سیاسی اقتصادی یا تحت عنوان تحریم ها، تهدید به توقف کمک یا عدم پیوستن به برخی اتحادیه ها به این الزامات پاسخ مثبت داده اند (پروین، ۱۳۸۷: ۱۱۵) امروزه با انسانی تر شدن شدن مفاهیم حقوق بین الملل اطلاعات قوانین داخلی در چارچوب هنجارهای بین المللی دیوان قانون اساسی لیتوانی و بعد ها قانون اساسی آلبانی ممنوعیت مجازات اعدام را در قوانین خود به تصویب گذاشتند. دولت گرجستان در جهت هماهنگی با شورای حقوق بشر اتحادیه اروپا اصلاحات حقوق جنایی در سال ۲۰۰۵ به اجراء گذارده است (خطیبی، ۱۳۸۶: ۴۹). در گزارش عفو بین الملل لتونی، بولیوی و گینه بیسائو به ترتیب در ۱۹ آوریل، ۱۲ ژوئیه و ۲۴ سپتامبر به عضویت پژوهشگر کل اختیاری دوم میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی در آمدند که هدف آنها کاهش مجازات اعدام بود. آنگولا در ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۳ این عهدنامه را امضاء کرد (www.amnesty.org/death penalty.2013). در سال ۲۰۱۳، ۹۸ کشور مجازات اعدام را (برای تمام جرایم ملغا کرده اند که این امر در سال ۲۰۰۴ فقط ۲۵ کشور بود. گامبیا و پاکستان در سال ۲۰۱۲ اعدام را متوقف کرده اند. گزارش جهانی مجازات اعدام در گزارش مبسوطی در سال (۲۰۱۷)، ۱۰۶ کشور مجازات اعدام را برای همه جرائم در قانون لغو کرده اند و ۱۴۲ کشور در کل با مجازات اعدام را در قانون لغو کرده یا در عمل آنرا متوقف کرده اند به طور کلی در ۱۷۰ کشور (۸۸ درصد) از ۱۹۳ عضو سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۷ هیچ مورد اعدامی اجرا نشد (www.amnesty.org/death penalty 2017).



۹-۷- حمایت

اصطلاح حمایت بین‌المللی از حقوق بشر ممکن است یک ناظر بی‌اطلاع را به نتایج نادرستی رهنمون سازد. در زمانی که فرد در معرض تحدید از سوی برخی واحدهای بین‌المللی یا دولت‌ها قرار می‌گیرد یا ممکن است این تصور ایجاد شود که حقوق بشر در سطح بین‌المللی اعمال شود اما واقعیت چیز دیگری است منظور از حمایت بین‌المللی از حقوق بشر حکایت از آثار کلی رویه‌ها و سازوکارهایی دارد که برای حمایت از فرد در برابر دولت‌های متبوعشان طراحی شده است. هر چند حمایت از حقوق بشر در لایه‌های حقوق بین‌الملل ریشه دارد اما امروزه به عنوان یک سازوکار واقعی از سوی مجامع بین‌المللی و حتی سازمان‌های غیردولتی به طور جدی پیگیری و دنبال می‌شود.

حقوق بشر مورد اجماع بین‌المللی، توسط اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای مورد حمایت قرار گرفته است. اما زمانی که در مقابل فرد یا مجموعه‌ای که صاحب حق هستند راهی برای اعمال آن حق وجود نداشته باشد، این اسناد صرفاً نوشته‌هایی بر کاغذ هستند و ارزش دیگری ندارند. بعضی از این اسناد، اسنادی غیر الزام‌آور می‌باشند، زیرا فاقد هرگونه نظارت می‌باشند مانند اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) اما اسناد دیگری وجود دارد که الزام‌آور می‌باشند و نظر به این که به صورت توافق نامه یا معاهده صورت می‌گیرد و دولت‌ها آن را امضا می‌کنند، متعهد به آن می‌باشند و ملزم به اجرای آن هستند، منشور ملل متحد (۱۹۴۵) یا میثاق‌های اقتصادی، اجتماعی، مدنی-سیاسی و پروتکل الحاقی مربوط به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) از این قبیل می‌باشند تعهدات بین‌المللی در خصوص حقوق بشر، سبب می‌شود تا دولت‌ها به سازمان‌های بین‌المللی اجازه دهند، میزان احترام به الزامات و تعهدات بین‌المللی شان را مورد کنترل و ارزیابی و نظارت قرار دهند و به این سازمان‌ها، اجازه بازرسی و تحقیق در برخی مسائل و رویداد‌های اتفاق را می‌دهند. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر ایجاد و تشکیل کمیته‌ی حقوق بشر تصریح و تاکید دارد و کمیته‌ی مذکور را به بررسی گزارش‌هایی که دولت‌ها، در خصوص تدابیر اتخاذ شده در زمینه‌هایی که توافق نامه‌ی مذکور خواستار آن است موظف و مکلف نموده است. از دولت‌ها می‌خواهد که توضیحات خود را در خصوص مخالفت‌ها ارائه دهند، هم‌چنین الحاقیه این میثاق به افرادی که خود قربانیان نقض حقوق بشر، به شمار می‌روند، اجازه می‌دهد حق مراجعه به کمیته حقوق بشر به طور مستقیم را داشته باشند و شکایت خود را به طور کتبی به کمیته مذکور تقدیم کنند موقعیت تعریف شده در راستای حقوق بشر جهانی در رابطه با اسناد حقوق بشر منطقه‌ای نیز مطرح شده است. کنوانسیون اروپایی حقوق بشر از دولت‌های عضو می‌خواهد که برای هر فرد تحت صلاحیت خود، حقوق شناسایی شده را تضمین کند. دادگاه اروپایی حقوق بشر در راستای تحقق اهداف سازمان ملل در زمینه توسعه و ترویج خصوصاً اهداف اعلامیه جهانی کنوانسیون‌های متعددی در زمینه حقوق بشر در میان اعضا به امضاء رسانده است از زمان لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون تائون سیزده پروتکل با موضوعات منع شکنجه، حق حیات، آزادی بیان، منع مجازات‌های بدون قانون برسمیت شناخته شده است (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۱۱۰).



این شورا در سال ۲۰۰۰ بیش از ۱۰۸۲ و در سال ۲۰۰۲ تعداد ۸۴۴ پرونده شکایت در میان اعضاء را مورد بررسی قرار داده است. در سایت شورا آمده است که بعد از فروپاشی شوروی تعداد رسیدگی ها رو به افزایش بوده است.

برای نمونه بر اساس گزارشهای سازمان عفو بین المللی از کشور عربستان خواسته شد از شکنجه و سو رفتار، اعدام و محاکمه نا عادلانه دست بردارد. سازمان عفو بین المللی در سال ۲۰۰۱ از ناکارآمدی و بی عدالتی های نظام جزایی در عربستان ابراز تاسف کرد و یا گزارشگران ویژه در امور ایران توصیه های لازم را در برخی از زمینه ها به قوه ی قضائیه و مجریه داده است. همه ی این پیگیری ها از سوی نهاد های بین المللی و سازمانها غیر دولتی در غالب حمایت های منطقه ای و بین المللی از حقوق بشر صورت می گیرد. اگرچه در مورد عربستان ما با توعی تساهل و سیاه نمایی و عدم پیگیری جدی مواجه هستیم و به قول محمد الجابری در کتاب دموکراسی و حقوق بشر از آن به نوعی ظاهر سازی تعبیر نموده است.

۱۰-۷- لغو مصونیت قضایی

همزمان با مطرح شدن حقوق بشر در سطوح منطقه ای و جهانی در دهه های گذشته، این امر به موفقیت اخلاقی قرن گذشته تبدیل شده است. ایده اساسی این بود که دولت ها بایستی در درون محدوده های مشخص شده عمل کنند و حتی مقامات سیاسی و نظامی بایستی در برابر نقض حقوق بشر و سوء استفاده از الگوهای حقوق بشر پاسخگو باشند (Falk, 2000). ظهور این هنجارها و استانداردهای بین المللی و اجرای آنها، دقیقاً به چالش طلبیده شدن ایده‌ای می شود که بر اساس آن حاکمیت برای دولت حفاظتی در برابر پاسخگویی نسبت به اعمالشان در یک محدوده سرزمینی مشخص فراهم می کند و مقاماتشان در سراسر جهان مصونیت می بخشد. مهمترین مورد در این میان میل شویچ در یوگوسلاوی و پینوشه در شیلی است. که نشان می دهد که آنان بواسطه اقداماتشان علیه شهروندانشان، هیچ جایی برای پنهان شدن ندارند. این تلاش ها منجر به پیدایش دادگاه جنایی بین المللی بر اساس پیمان رم در ۱۹۹۸- شد که نهاد دائمی برای توسعه این مسئولیت پذیری محسوب می شود. آنه کلان لغو مصونیت قضایی مقامات را از دستاوردهای بزرگ حقوق بین المللی می داند. به گونه‌ای که مفهوم مرز در معنای سنتی اعتبار خود را از دست داده و یا در حال از دست دادن می باشد. این مساله سه پیامد عمده در بر داشته است. یک، استقلال قضات بوسیله مرزهای بین المللی محدود نمی شود. دوم، اقتدار و قدرت عمل دولتمردان و مقامات را در برابر حقوق بشر کاهش داده و سوم، تبعیض بین ناقضین حقوق بشر را به چالش کشید (CLunan, 2002).

نتیجه گیری

نسبت حقوق بشر با حاکمیت دولت از جمله موضوعات نوظهوری است که تبدیل به یک مساله ودغدغه جهانی شده و به عنوان یک زبان مشترک بیش از هر زمان دیگر مورد توجه افکار عمومی قرار گرفته و به تدریج به یکی از گفتمان های موثر و غالب جامعه بین الملل در عصر پسا وستفالی تبدیل شده به طوری که منشور ملل متحد بایبوند دادن صلح وامنیت بین الملل به آن وجهه جهانی بخشیده است. مواجهه حقوق بشر با حاکمیت در عصر پسا وستفالی با قرائت های مختلف و گاهنا متضادی از تحدید تا



فرسایش حاکمیت روبرو شده است. مدعیان تحدید حاکمیت معتقدند که حقوق بشر تحولات اساسی در ویژگی اساسی سیاست جهانی دولت محوری ایجاد نموده و به رغم وابسته ساختن دولت ها به یکدیگر حاکمیت آنها را حفظ کرده است. طرف داران فرسایش حاکمیت معتقدند حاکمیت در برابر رویدادها و پدیده های نو ظهور توانایی مقابله و کنترل خود را کم و بیش از دست داده و اگرچه دولت حاکمیت حقوقی خود را حفظ می کند اما خود مختاری اش تضعیف می شود. نتایج نشان می دهد اولاً فراملی شدن قواعد و هنجار های حقوق بشر و نیز برجسته شدن فعالیت های حقوق بشر در درون کشور ها، کنترل و نظارت مطلق حاکمیت بر سرزمین و مرز های سیاسی را به چالش کشیده و دولت ها جهت تداوم و بقا ناگزیر به انتقال بخشی از قدرت حاکمیت خود به نهاد ها و سازمان های غیر دولتی شده و مجبور شدند که آرمان های ملی خود را در کنار آرمان های جهانی به پیش برند. ثانیاً سلب مصونیت قضایی مقامات، تطبیق قوانین داخلی با قوانین بین المللی، مسئولیت حمایت، گسترش نامحدود وابستگی متقابل کشورها، ارتباطات فرامرزی شهروندان، نفوذ فرد به دایره ی تنگ تابعان حقوق بین الملل و نظارت بر محاکم قضایی اعتبار دریافت سنتی از حاکمیت را به چالش کشیده و حاکمیت را به مسئولیت تبدیل کرده است. ثالثاً- در عصر پساوستفالی بین حقوق بشر و حاکمیت دولت ها یک رابطه تقابلی شکل گرفته و حاکمیت را در برابر آزمونی بزرگ قرار داده است.

فهرست منابع؛

۱. ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۳). تحدید حاکمیت ملی دولت‌ها با مداخله‌گرایی سازمان ملل متحد بعد از جنگ سرد، سیاست خارجی، سال هجدهم، شماره ۲۵، ۴۵-۶۱.
۲. احتشامی، داود (۱۳۷۵). نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی، انتشارات پیک فرهنگ.
۳. الصدیقی، سعید (۲۰۰۶). السیاده و السلطه، الافاق الوطنیه و الحدود العالمیه (حقوق الانسان) و حدود السیاده الوطنیه، بیروت.
۴. پایگاه خبری اختیبار دیوان کیفری بین‌المللی حکم بازداشت نتانیاهو و گلانت را صادر کرد. اول آذرماه ۱۴۰۳
۵. <https://www.ekhtabar.ir>
۶. پروین، خیرالله (۱۳۸۷). حقوق بشر و تاثیر آن بر حاکمیت ملی دولت‌ها، حقوق، دوره ۳۸، شماره ۴.
۷. تبریزی، حسین (۱۳۷۶). مداخلت بین‌المللی در جهان معاصر، روزنامه همشهری، سال پنجم، شماره ۱۴۱۵.
۸. حسن خانی، محمد و سعیدی، روح‌الامین (۱۳۹۱). جهانی شدن و مساله فرسایش حاکمیت در عصر پسا وستفالی، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره ۸، ۱۰۳-۱۳۳.
۹. جکسون، رابرت (۱۳۹۴). تحول اندیشه‌ی حاکمیت، مترجم محمد جمشیدی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
۱۰. خطیبی، زهره (۱۳۸۶). نگاهی به سیاست کلی اتحادیه اروپا در زمینه‌ی حقوق بشر، پژوهشنامه حقوق بشر، شماره اول، مرکز مطالعات استراتژیک.
۱۱. ذاکریان، مهدی (۱۳۷۷). جهانشمولی حقوق بشر در نظام نوین بین‌المللی، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۸.
۱۲. ذاکریان، مهدی، همه حقوق بشر برای همه، تهران: نشر حقوقی میزان، ص ۶۱.
۱۳. راعی، مسعود (۱۳۸۶). قابلیت طرح ۲۰۰۱ مسئولیت دولت‌ها در حوزه قواعد حقوق بشری، حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴.
۱۴. رحمانیان، حسن (۱۳۹۱). چشم‌انداز جانشینی قدرت در عربستان سعودی، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر ایران.
۱۵. رفعت نژاد، غلام رضا (۱۳۸۱). دموکراسی نظامی در ترکیه، ترجمه‌ی گزارش پژوهشی، تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی به نقل از منبع: **Current history, February 1990.**
۱۶. سجاد پور، کاظم (۱۳۸۸). ابعاد بین‌المللی حقوق بشر و حاکمیت دولت‌ها؛ مطالعه موردی: تحلیل قطعنامه‌های سازمان ملل در مورد حقوق بشر ایران (۱۳۵۸-۱۳۸۸)، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۲.
۱۷. سجاد پور، کاظم (۱۳۸۹). گزارش سمینار: تجزیه و تحلیل روند و نتایج اجلاس شورای حقوق بشر پیرامون بررسی دوره‌ای جمهوری اسلامی ایران، پژوهشنامه حقوق بشر شماره ۹، تهران: مرکز مطالعات استراتژیک.
۱۸. سلیمی، حسین (۱۳۸۴). نظریه‌های گوناگون درباره‌ی جهانی شدن، تهران، سمت.
۱۹. شریفیان، جمشید (۱۳۸۰). بین‌المللی شدن حقوق بشر، سیاست خارجی، شماره ۳.
۲۰. طباطبایی، احمد (۱۳۸۲). دادگاه اروپایی حقوق بشر؛ ساختار و صلاحیت‌های جدید، اندیشه حقوقی، سال اول، شماره ۵.
۲۱. طالبی، عباسعلی، جلالی، رضا (۱۳۹۷). بررسی تعاملات عربستان با شورای حقوق بشر، مطالعات روابط بین‌الملل، سال یازدهم، شماره ۴۴، ۹۷-۱۲۷.
۲۲. طالبی، عباسعلی، ابولحسنی شیرازی، حبیب‌اله (۱۳۹۹). سیاست حقوق بشری اتحادیه اروپا و تاثیر آن بر مناسبات اقتصادی با ایران و عربستان مطالعات سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۴۷، ۴۱-۷۱.
۲۳. عباسی، مجید (۱۳۹۳). مداخله بشر دوستانه و حقوق بین‌الملل، انتشارات دانشگاه امام صادق.
۲۴. فرزانه، یوسف (۱۳۹۴). انسانی شدن حقوق بین‌الملل با تاکید بر نظریه مسئولیت حمایت، تهران: انتشارات بنیاد حقوقی میزان.



۲۵. میر عباسی، باقر (۱۳۸۹). گزارش سمینار: تجزیه و تحلیل روند و نتایج اجلاس شورای حقوق بشر پیرامون بررسی دوره ای جمهوری اسلامی ایران، پژوهشنامه حقوق بشر شماره ۹، تهران: مرکز مطالعات استراتژیک
۲۶. نقیب زاده، احمد (۱۳۸۳). بازخوانی نظم برخاسته از معاهده وستفالی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی شماره ۶۵.
۲۷. پایگاه خبری اختصار دیوان کیفری بین المللی حکم بازداشت نتانیاهو و گالانت را صادر کرد. اول آذرماه ۱۴۰۳

1. <https://www.ekhtebarebar.ir>
2. www.amnesty.org/death-penalty 2017.
3. Biers eke. Thomas, j, state sovereignty and territory hand book of international relations, edited by: Bull (2002) the anarchical society. A study of order in the world politics. 3rd edition New York: Columbia University
4. Camelleri, Joseph and Jim Falk (1992). The end of sovereignty, Eduard Elgar, London.
5. David A. smith, 2001. " Sovereignty' Foreign policy. (122)January- February. 20-26
6. Donnelly, j, (2004). state and human rights. Human rights and human welfare, working paper no 21(23 June).
7. Donnelly, jack: university human rights in theory and practice : (I lthaca: cornel university press, 1989).
8. Falk, r. (2000) sovereignty and human rights: the search for reconciliation issues of democracy 5(1), 29-35
9. (2000) sovereignty and human rights, New York: holms and mire.
10. Falk, r, responding to sovereignty violations, in hancing global human rights, "1979. p245.
11. Hamilton, Rebecca, (2006). The responsibility to protect: from document to doctrine –but what implementation? Harvard human rights journal, vol. 19.
12. Hinsely, F. H. (1986). sovereignty, 2nd end Cambridge university press.
13. Kelly, peace and Forsyth, David (1993). Human rights humanitarian intervention and world politics human rights quarterly, No. 12.
14. Keoheane, and. Nye, js. 1989, power and interdependence. New York: happier Collings publisher.
15. Mathews, J. T. 1997. power shift, foreign affairs, 76(1), 50-67. regions and the economics " in conference: center for globalization and policy research: USLA. January
16. Jackson, R. H(1990) Quasi – state : sovereignty , international relation : new York : Cambridge England : new York :Cambridge
17. Slaughter, A-M, (2004), A new world order, Princeton university press.
18. Strange, s. (1996) retreat of the state: the definition of power in the world Economy Cambridge: university press.
19. Griffiths Martian terry O collagen and Steven C. Roach. 2008. International Relations: the key concepts: London & NEW York: Routledge